

ولادیمیر نابوکوف

# درسگفتارهای ادبیات روس

نیکلای گوگول - ایوان تورگنیف - فیودور داستایفسکی

لیو تالستوی - آنتون چخوف - ماکسیم گورکی

ویراسته فردسن باوئرز

ترجمه

فرزانه طاهری



انتشارات نیلوفر

## فهرست\*

۹	یادداشت مترجم
۱۱	پیشگفتار / فردسن باوئرز
۳۱	نویسندگان، سانسورچی‌ها و خوانندگان روس
۵۲	نیکلای گوگول
۵۳	نفوس مرده
۱۱۹	«شنل»
۱۳۳	ایوان تورگینیف
۱۴۶	پدران و پسران
۱۸۵	فیودور داستایفسکی
۲۰۵	جنایت و مکافات
۲۱۳	خاطرات سوراخ موش
۲۳۱	ابله
۲۳۵	جن زدگان
۲۴۲	برادران کارامازف
۲۵۰	لیو تالستوی
۲۵۱	آنا کارنین
۴۱۲	«مرگ ایوان ایلیچ»

\* ویراستار و ناشر خود را مدیون زحمات سیمون کارلینسکی، استاد زبان‌های اسلاوی دانشگاه کالیفرنیا، برکلی، می‌دانند که با دقت تمام درسگفتارها را مطالعه کرد و توصیه‌هایش در باب ترانویسی مغتنم بود. یاری‌های پرفسور کارلینسکی در شکل‌گیری این کتاب اهمیتی حیاتی داشته است.

۴۲۴	..... آنتون چخوف
۴۴۱	..... بانویی با سگ کوچولوش
۴۵۵	..... «در آب‌کند»
۴۸۴	..... یادداشت‌هایی درباره مرغ دریایی
۵۰۸	..... ماکسیم گورکی
۵۲۰	..... «بر کلک»
۵۲۵	..... فیلیستین و فیلیستینیزم
۵۳۵	..... هنر ترجمه
۵۴۷	..... کلام آخر
۵۴۹	..... پیوست
۵۵۱	..... نمایه نام‌ها

## نویسندگان، سانسورچی‌ها و خوانندگان روس\*

«ادبیات روس» به عنوان یک مفهوم، یک ایده بلاواسطه، این مفهوم در ذهن غیرروس‌ها کلاً به همین آگاهی محدود است که روسیه در فاصله نیمه سده نوزدهم و دهه اول سده بیستم پنج شش استاد بزرگ نثر تحویل داده است. این مفهوم در ذهن خوانندگان روسی غنی‌تر است، چون علاوه بر رمان‌نویس‌ها، چند شاعر هم در آن جای دارند که شعرهایشان ترجمه‌پذیر نیست؛ اما، با این همه، باز این ذهن بومی همچنان متوجه گوی جواهرنشان و درخشان سده نوزدهم است. به عبارت دیگر، «ادبیات روس» رویدادی است اخیر. رویدادی محدود نیز هست، و در ذهن خارجی‌ها معمولاً چیزی کامل تلقی می‌شود، چیزی که یک بار برای همیشه تمام شده است. علتش بیشتر فلاکت ادبیات نوعاً منطقه‌ای است که در چهار دهه گذشته در رژیم شوروی تولید شده است.

یک بار حساب کردم که مجموع آثاری که به نظر همگان بهترین آثار شعر و داستان روسی است و از اوایل سده گذشته خلق شده، به حدود

\* این متن را در فستیوال هنرها در آوریل ۱۹۵۸ در دانشگاه کرنل خواندم.

۲۳ هزار صفحه چاپی معمولی می‌رسد. بدیهی است که نه ادبیات فرانسوی و نه ادبیات انگلیسی را نمی‌توان به این فشردگی یک‌کاسه کرد. ادبیات آن‌ها چندین سده تداوم داشته و تعداد شاهکارهایشان شگفت‌آور است. همین مرا به حرف اولم برمی‌گرداند. اگر یک شاهکار سده‌های میانه را کنار بگذاریم، راحتی و زیبایی آثار منشور روسی این است که تمامش در کوزه یک سده کامل می‌گنجد. البته پیاله کوچکی هم باید داشت تا اگر چیزی از آن زمان تا به حال اضافه آمده باشد در آن جای گیرد. یک سده، سده نوزدهم، برای کشوری که عملاً هیچ سنت ادبی از آن خود نداشته کافی است تا ادبیاتی خلق کند که از لحاظ ارزش هنری، تأثیر گسترده، و از هر نظر به جز حجم، با محصولات باشکوه انگلستان یا فرانسه برابری می‌کند، با آنکه آن‌ها کار خلق شاهکارهای جاودانشان را خیلی پیشتر آغاز کرده بودند. اگر روسیه سده نوزدهم، علاوه بر تمامی شاخه‌های رشد معنوی، با همان سرعت غیرعادی به درجه‌ای از فرهنگ نرسیده بود که باز با فرهنگ کهن‌ترین کشورهای غربی برابری کند، این جریان معجزه‌آسای ارزش‌های زیباشناختی در تمدنی به این جوانی به راه نمی‌افتاد. می‌دانم که شناخت این فرهنگ گذشته روسیه جزء لایتجزای تصور یک خارجی از تاریخ روسیه نیست. مسئله تکامل تفکر لیبرال در روسیه قبل از انقلاب در خارج از کشور به واسطه تبلیغات زیرکانه کمونیستی در دهه‌های بیست و سی سده کنونی [بیستم] به کلی مخدوش و تحریف شده است. آن‌ها افتخار متمدن کردن روسیه را غصب کردند. اما این نیز حقیقت دارد که در زمانه پوشکین یا گوگول اکثریت عظیمی از ملت روس در سرما و در پشت پرده‌ای از برف نرم بیرون پنجره‌های روشن کهربایی مانده بودند، و این نتیجه تراژیک این واقعیت بود که مذهب‌ترین فرهنگ اروپایی با سرعتی زیاده‌ازحد به کشوری وارد شده بود که به بداقبالی مشهور بود و به فلاکت زندگی تهیدستان

بی‌شمارش شهرت داشت. اما این خود ماجرای دیگری است. یا شاید هم نیست. به هنگام ترسیم تصویر تاریخ ادبیات اخیر روسیه، یا دقیق‌تر بگویم، به هنگام تعریف نیروهایی که برای تسخیر روح هنرمند با هم ستیز می‌کردند، اگر بخت یارم باشد، شاید بتوانم آن رقت قلب عمیق را برانگیزم که با هر هنر راستینی همراه است، به دلیل شکافی که میان ارزش‌های ابدی آن و رنج‌های جهانی نابسامان وجود دارد. در واقع نمی‌توان این جهان را سرزنش کرد که چرا ادبیات را تجمل یا اسباب‌بازی می‌داند اگر همچون کتاب راهنمایی امروزی به کارش نیاید. شاید یکی از تسلی‌های خاطر هنرمند این باشد که عجیب است اما در کشوری آزاد عملاً مجبور نمی‌شود تا کتاب‌های راهنما تولید کند. خوب، از این دیدگاه محدود، روسیه سده نوزدهم کشوری آزاد بود: شاید کتاب‌ها را توقیف و نویسندگان را تبعید می‌کردند، شاید سانسورچی‌ها مشت‌ریز و ابله بودند، شاید تزارهای سبیلو به خشم می‌آمدند و قشقرق به راه می‌انداختند؛ اما از آن کشف شگفت‌انگیز زمانه شوراهای، روش واداشتن کل مجمع ادبا به نوشتن آنچه دولت مناسب تشخیص می‌دهد. بله، این روش را در روسیه قدیم نمی‌شناختند، گرچه شکی نیست که بسیاری از دولتمردان مرتجع امیدوار بودند چنین ابزاری بیابند. شاید یک جبرگرای مؤمن استدلال کند که فشار مالی‌ای که مجله‌ای در کشوری دمکراتیک بر نویسندگانش وارد می‌آورد تا چیزی پس بدهند که جماعت خوانندگان طلب می‌کنند. بین این فشار با فشار مستقیم‌تری که حکومتی پلیسی وارد می‌آورد تا نویسنده را مجبور کند رمانش را طوری از کار در بیاورد که پیام سیاسی مناسبی داشته باشد، شاید بحث کند که این دو فشار فقط از لحاظ درجه با هم فرق می‌کنند؛ اما این حرف درست نیست، به این دلیل ساده که در کشوری آزاد نشریات ادواری و فلسفه‌های متعدد و متفاوتی وجود دارد، اما در یک دیکتاتوری فقط یک حکومت وجود